

رابطه شهید مطهری و علی شریعتی به روایت مقام معظم رهبری

۲۸ خرداد ۱۳۹۳ ساعت ۱۱:۲۹

مقام معظم رهبری معتقدند آقای مطهری به دنبال اختلافاتشان با آقای میناچی، به عنوان اعتراض حسینیه رفتند.

در کتاب پاره‌ای از خورشید با بیان نظر مقام معظم رهبری درباره بنیانگذاری حسینیه ارشاد و رابطه استاد مطهری درباره شرکت ایشان (شهید مطهری) در حسینیه ارشاد، نباید گفت شرکت ایشان موسس حسینیه ارشاد بود.

وقتی که در تهران جلسات مذهبی درست و حسابی و منظمی نبود، چند نفر به فکر افتادند که چنین کاری کنند. عنصر اصلی هم آقای مطهری بود. آقای همایون هم بانی مالی آنجا بود.

چند نفری نشستند و زمینی را مقداری بالاتر از محل کنونی حسینیه، در نظر گرفتند و چادری زدند و دیواری دورش کشیدند و این شد حسینیه ارشاد. بعد از گویندگان دعوت کردند. از جمله کسانی که دعوت شد، آقای محمدتقی شریعتی بود که آن وقت - سال ۴۵- ایشان در تهران ساکن شده بود و سخنرانی می‌کرد. آقای مطهری از ایشان دعوت کردند. خود آقای مطهری هم در سال ۴۶ در آنجا سخنرانی داشتند.

در سال ۴۶ که طرح کتاب «محمد خاتم پیامبران» مطرح شد، به همین دلیل آقای مطهری از عده‌ای خواستند که مقاله بنویسند، از جمله مرحوم دکتر شریعتی. دکتر هم تازه دو تا سه سال بود که از فرانسه برگشته بود. ابتدا در مشهد بود و در آنجا با گمنامی معلمی می‌کرد. آقای مطهری ایشان را دیده بود و خیلی از او خوشش آمده بود. جوانی خوب که خیلی هم هوشمند و با استعداد و نکته‌سنج و عمیق بود. انصافا کسی مثل آقای مطهری از شخصی مثل مرحوم شریعتی طبعاً خیلی خوشش آمد و از ایشان هم خواست که چیزی بنویسد.

مرحوم دکتر مقاله مفصلی به نام «از هجرت تا وفات پیغمبر» و همچنین بخشی از «سیمای محمد (ص)» را نوشت. من در جریان این تبادل مقاله بودم. دکتر در مشهد بود و آقای مطهری در تهران. من هم می‌رفتم مشهد و برمی‌گشتم قم. در این مقاله‌گیری و مقاله‌دهی، من هم یکی دو دفعه واسطه شدم.

*استاد مطهری ۳ بار مقاله علی شریعتی درباره حضرت رسول را خواند

مرحوم مطهری وقتی که مقالات دکتر را دید، خیلی خوشش آمد، مخصوصاً از مقاله «سیمای محمد (ص)». ایشان به من گفت: من سه بار این مقاله را خوانده‌ام.

از بس ایشان از قلم شیرین و شیوای مرحوم دکتر خوشش آمده بود، از دکتر دعوت کرد که برای سخنرانی هم بیاید. دکتر هم گاه‌گاهی به حسینیه می‌آمد و سخنرانی می‌کرد. آمد و رفت دکتر به حسینیه ارشاد از سال ۴۶ به دو ماه یک بار یا سه ماه یک بار رسید.

در سال ۴۹ مسئله‌ای بین آقای مطهری و آقای میناچی پیش آمد. آقای میناچی که به عنوان مدیر داخلی حسینیه انتخاب شده بود، عملاً دست آقای مطهری و دیگران را از همه کارهای داخلی حسینیه، اعم از انتخاب سخنران، انتخاب مجلس، جلسات گوناگون و چاپ و نشر، کوتاه کرده بود. آقای مطهری می‌گفت: ما یک موسسه را به وجود آورده‌ایم، مردم اینجا را متعلق به ما می‌دانند. نمی‌شود که ما ندانیم اینجا کی سخنرانی می‌کند یا مثلاً چه موقع کتابش می‌خواهد چاپ بشود یا چه مطالبی گفته می‌شود.

استاد مطهری جزو هیئت امنای سه نفره بود. آقای میناچی به اعتراض‌های ایشان اعتنایی نمی‌کرد و عملاً فریادش به جایی نمی‌رسید و بالاخره اختلافات بین آنها بالا گرفت.

ما در مشهد بودیم. تابستان بود که آقای مطهری به مشهد آمد. مرحوم دکتر هم در مشهد بود. پدر دکتر هم آنجا بود. در جلسه‌ای که همه ما جمع بودیم، قرار شد که به مسئله حسینیه رسیدگی شود و در دو جلسه مفصل چهار - پنج ساعته راجع به مسائل حسینیه بحث کردیم.

آقای دکتر قرار بود که کلاس‌های ۱۵ روز یک بار «اسلام‌شناسی» را تشکیل بدهد.

آقای مطهری به دنبال اختلافاتشان با آقای میناچی، به عنوان اعتراض حسینیه نرفتند. یادم می‌آید که آقای مطهری به عنوان اعتراض گفتند: تا وقتی که ایشان خودسرانه در حسینیه کار بکنند، من نمی‌توانم در حسینیه باشم و عملاً کناره‌گیری خودم را از حسینیه اعلام می‌کنم تا همه بدانند که من نیستم.

*شریعتی خود را مرید مطهری می‌دانست

هفتم یا هشتم محرم بود که ایشان با اینکه برنامه سخنرانی در حسینیه داشت، از حسینیه بیرون رفت. با رفتن آقای مطهری حسینیه واقعا از روح خالی شد. تعبیر مرحوم دکتر این بود که: «وقتی آقای مطهری گفت من نمی‌آیم، من دیدم که همه آرزوهای

من تمام شد. همه چیز برای من تمام شده بود. دیگر هیچ چیز برای من معنی نداشت.» یعنی آقای دکتر عمیقا به ایشان ارادت داشت و واقعا خودش را مرید آقای مطهری می دانست.

برای اینکه این اعتراض کامل شود و آقای میناچی به خواسته‌های مرحوم مطهری توجه کند، بقیه سخنران‌ها برنامه‌هایشان را حذف کردند. بنده گفتم نمی‌آیم. آقای هاشمی رفسنجانی هم گفتند: «من هم نمی‌آیم». حتی آقای محمدتقی شریعتی هم نیامدند. خود دکتر هم گفت: «من هم کنسل می‌کنم و نمی‌آیم.» یعنی همه قبول داشتند و این حقانیت مطهری را نشان می‌دهد.

من بر این مسئله تاکید دارم که در مشهد با آقای شریعتی صحبت کردم؛ ایشان گفتند: «من می‌روم و علی را نمی‌گذارم برود.» یعنی دلیل مخالفت آقای مطهری، آن چنان روشن و واضح بود که همه قبول کردند. هیچ کس نبود که حرف ایشان را که منطقی و حق بود، قبول نداشته باشد.

حسینیه عملا بایکوت شد. منتها برای اینکه چراغ حسینیه خاموش نشود و در ماه محرم و صفر کل برنامه‌هایش تعطیل نشود، دوستان گفتند هفته‌ای یک بار آقای باهنر در آنجا سخنرانی کند، که کاری رقیق مانند جوی آب باریکی بود. آن اجتماع و آن سخنرانی‌های متنوع دیگر نبود.

آقای میناچی مرد بسیار مدیر و زرنگ و باهوشی است. ایشان زمینه را طوری آماده کرد و دکتر را قانع کرد که کلاس‌های ایشان ضروری است و اگر تعطیل شود، آسمان به زمین می‌آید و زمین به آسمان می‌رود.

در جلسات مشهد که ذکرش رفت، دوستان گفتند که دکتر آن کلاس‌ها را دو ماه دیگر شروع کند تا مسئله حسینیه حل شود. دکتر هم قبول کرد.

میناچی و دیگران، مرحوم دکتر را محاصره کردند که: «نه دیر می‌شود و دین از دست می‌رود!» این بود که ایشان کلاس‌ها را شروع کرد و عملا طرحی که راجع به حسینیه بود متوقف شد و آقای مطهری هم دیگر با حسینیه آشتی نکرد و مجبور شد موجودی را که به وجود آورده بود، رها کند.

البته حسینیه رونق داشت و مرحوم دکتر سخنرانی می‌کرد. جلسات ۱۵ روزه بود و بعد هفتگی شد. منتها حسینیه دیگر فردی شده بود و فقط قائم به شخص دکتر شریعتی بود. اگر یک روز دکتر سرماخوردگی داشت و نمی‌توانست بیاید، حسینیه هم دیگر نبود. این هم نقیصه بزرگی بود که کوشش می‌کردند آن را برطرف کنند. حتی یک بار در همان سال آمدند پیش من و با حرف‌های خاصی مرا وادار کردند از مشهد آمدم و در ۲۸ صفر یکی _ دو تا سخنرانی کردم. بعد دیدم آقایان حقایق را به من نگفته بودند. ماه‌ها کار حسینیه به این شکل می‌گذشت.

بعدها مرحوم دکتر خودش آمد مشهد و با بنده صحبت کرد و گفت: «برویم حسینیہ را اداره کنیم.» طرحی هم ریخته شد، بعد من موافقت کردم که با دوستان همکاری داشته باشم. شاید حدود بیست ساعت یا بیشتر بنده با آقایان هاشمی و باهنر و شریعتی در تهران در جلسات مستمری نشستیم، صحبت کردیم و طرحی برای حسینیہ ریختیم. طرح بسیار خوبی بود. روی کاغذ ترسیم کردیم. فقط یک کلمه «بله» از طرف آقای میناچی لازم بود که دکتر گفت: «بله را من از ایشان می‌گیرم.» ایشان رفت بله را بگیرد، خودش هم نیامد. ما هم دیدیم که همه زحمات ما هدر رفت. من رفتم مشهد و آقایان هم مشغول کارهایشان شدند.

البته بعدها دکتر گله می‌کرد که: «چرا شما نیامدید؟» گفتیم: «ما که آمدیم. قرار بود که شما از آقای میناچی بله بگیرید.»

*رابطه استاد مطهری و مرحوم شریعتی

مرحوم شریعتی مرید آقای مطهری بود. یعنی مرید علمی و فکری آقای مطهری بود. این را من خودم شاید بارها از مرحوم شریعتی شنیده بودم.

او در پی اختلاف با آقای مطهری نبود. کما اینکه آقای مطهری هم در پی اختلاف شخصی با مرحوم شریعتی نبود. البته اختلافات فکری داشتند و مرحوم مطهری اعتراض‌هایی به شریعتی داشت که اواخر برملا شده بود. اما نقطه‌ای که اختلاف‌ها بروز کرد، سال ۴۹ آشکار شد.

*منافقین در ابتدا مخالف شریعتی بودند ولی امروز دم از شریعتی می‌زنند

گروهک‌ها از هر چیز استفاده می‌کنند و این نمی‌تواند دلیل بر چیزی باشد. خط مستقیم فکری آقای مطهری خطی بود که همیشه گروهک‌ها به آن اعتراض و از آن نفرت داشتند. هر کسی با آقای مطهری در می‌افتاد و با او مخالفت می‌شد، یقیناً گروهک‌ها به او اظهار علاقه می‌کردند. ما کسانی را داشتیم که مخالف آقای مطهری بودند و ضد دکتر شریعتی.

همین گروه منافقین که امروز شاید دم از علاقه‌مندی به شریعتی بزنند، شریعتی را تخطئه می‌کردند. می‌گفتند: «وجود شریعتی یک دریچه اطمینان است و حسینیہ ارشاد در جهت خواست‌های دستگاه است. اگر شریعتی این سخنرانی‌ها را نداشته باشد و این حرف‌ها را نزنند، ما موفقیت‌های بیشتری خواهیم داشت.» به این دلیل با شریعتی بسیار مخالف بودند.

اگر افرادی را که در این زمینه با من حرف زدند اسم بیاورم، شاید شما خیلی تعجب کنید. البته الان دلیلی ندارد که من از آن افراد اسم بیاورم. در نقطه مقابل، کسانی هم بودند از پولدارهای درجه یک تهران که ملک و آب و زمین و کارخانه و باغ، همه را با هم داشتند. شریعتی با این چیزها مخالف بود، در سخنرانی‌هایش هم مشخص است. آنها هم به خاطر مخالفت با آقای مطهری با شریعتی گرم می‌گرفتند. بنابراین ملاحظه می‌کنید که دو گروهی که از نظر ظاهر با هم اختلاف دارند، به خاطر دشمنی با

مطهری با شریعتی گرم می‌گرفتند و دم از انتساب به شریعتی می‌زدند. پس منشاء بهره‌برداری گروه‌ها یا جریان‌های سیاسی و فکری گوناگون از مرحوم شریعتی می‌تواند تا میزان زیادی مخالفت با شخص مطهری و افکار او باشد.

*کار مرحوم شریعتی جوان‌پسند و متکی به احساس بود

کار مرحوم شریعتی جوان‌پسند و متکی به احساس بود و دیدگاه‌های او، دیدگاه‌های نزدیک به جریان‌های انقلابی. از این رو در محافل جوان، به خصوص محافل جوان روشنفکر، خیلی زود گل می‌کرد.

تفکر مرحوم مطهری، تفکری عمیق و فلسفی بود و بیشتر پایه‌ای و بنیانی مسائل اسلامی را بررسی می‌کرد. از این رو، کارش در بین محافل متفکران و از جمله در میان حوزه‌های علمیه و فاضلان خیلی جلب توجه می‌کرد.

یقیناً اگر به مبانی و اصول کار توجه کنیم، می‌توانیم تفاوت‌هایی بنیانی بین این دو نوع تفکر پیدا کنیم. در برهه‌ای از زمان، این دو در یک جهت و یک خط حرکت می‌کردند. کما اینکه حسینیه ارشاد را مرحوم مطهری بنیان گذاشت و دکتر شریعتی به دعوت شهید مطهری یکی از سخنرانان موفق آن شد.

همچنین می‌دانیم که آنها کارهای مشترکی با هم داشتند، مثلاً کتاب «محمد خاتم پیامبران» که مرحوم مطهری طرحش را ریخت و اقدام اساسیش را کرد و یکی از نویسندگان آن کتاب که دو مقاله در آن دارد، مرحوم شریعتی بود.

اگر بخواهیم آن خط مشترک را به طور کلی معرفی کنیم، باید بگوییم «خط بازنگری متجددانه به اسلام» یا «نهضت بازشناسی اسلام» یا «تجدید حیات فکری اسلام» بود؛ منتها دو مسئله وجود داشت: یکی اینکه _ همان طور که قبلاً اشاره کردم _ آقای مطهری به مسائل زیربنایی و فکری و فلسفی و اعتقادی می‌پرداخت؛ مرحوم شریعتی به مسائل اجتماعی و جریان‌های موجود در جامعه بیشتر اهمیت می‌داد. کتابهای هر کدام از ایشان نشان‌دهنده این تفاوت است. مسئله دوم این است که وقتی این دو جریان پیش رفتند و به نقاط تعیین کننده‌ای رسیدند، معلوم شد که در پاره‌ای از مبانی با هم اختلاف نظر دارند.

مرحوم مطهری طرفدار استنباط از منابع ناب اسلامی و کتاب و سنت بود. صد در صد معتقد بود کن ما باید تفکرمان را از کتاب و سنت بگیریم. در حالی که مرحوم شریعتی تحت تاثیر بسیاری از افکار زمان خودش قرار داشت و از آن افکار اطلاع داشت، و آن افکار در برداشت‌های اسلامی او اثر می‌گذاشت. بنابراین، با وجود وجوه مشترکی که با مطهری داشت، اختلافاتی هم با او پیدا می‌کرد. این دو مسئله، به نوبه خود حوزه و نوع تاثیر را تعیین می‌کرد

<https://www.cafetari.kh.com/news/27216/رابطه-شهيد-مطهر-علي-مطهر-شهيد-رابطه>